وحید مژده

پشت صحنه ی جاسوس ستیزی یک جاسوس!

وحید مژده، در این مقاله از شیطنتهای زیر ریش سیاف پرده برداشته است .

سخنان اخیر استاد سیاف در رابطه به حضور جاسوسان در کابل و ادعای وی مبنی بر اینکه اعلامیه های ملامحمد عمر در وزیراکبرخان نوشته می شود، توجه بسیاری را برانگیخت. وی قبلا هم به وجود کسانی در کابل اشاره کرده بود که از خاک جبار «منطقه ای در حومهء کابل» انتحاری ها را با موتر های سیاه به شهر کابل انتقال می دهند .

من نمی خواستم بر سخنان استاد تبصره ای داشته باشم. چندسال قبل وقتی استاد در یک مصاحبه گفت که حضور امریکا در افغانستان مشروع است زیرا این حضور به خواست شورای امنیت سازمان ملل صورت گرفته است، من در مورد این سخن وی به سخنانش در زمان جهاد اشاره نمودم که می فرمود سازمان ملل وسیلهء دست امریکا و اسرائیل است و با همین استدلال ماموریت بنین سیوان را یک توطئه از جانب دشمنان اسلام می خواند. استاد دو تن از دوستان را نزد من فرستاد و از من خواست که دیگر در مورد وی سخنان منفی ننویسم و حربه بدست «کمونیست ها» ندهم زیرا کمونیست ها از آن سوء استفاده می کنند !

از آن ببعد من نخواستم مزاحم استاد شوم وحتی زمانیکه یکی از دوستان که بیوگرافی و کارنامه های رهبران جهاد را در کتابی تحت عنوان «تذکرة الاشقیا» گرد آورده بود به من سپرد تا در آن خاطرات خود را نیز علاوه نموده و در مورد اصلاح مطالب آن نظر بدهم. من در آن کتاب به مطالبی که نویسنده از دوران زندان دهمزنگ از زبان شهید محمد کاظم شارقی و شهید مولوی عبدالغفور پروانی در مورد استاد سیاف نوشته بود اعتراض کردم و گفتم که باید این مطالب را از آن کتاب حذف نماید که مغایر عفت کلام است. روایت ضعیفی از قول مرحوم مولوی تره خیل را که جد استاد را تازه مسلمانی از اهل هنود بنام «چندل بائی» خوانده بود نیز زاید از بحث دانستم و مشورت به حذف آن دادم. در این کتاب منتشر ناشده، شرح حال و کارنامهء استاد سیاف به شیوهء نگارش کتاب «تذکرة الاولیا» از شیخ فرید الدین عطار با این جملات آغاز می شد :

آن شقاوت پیشهء دوران، آن گرگ درنده در جامهء چوپان… آن زمین خور بی انصاف، عبدرب الرسول والسیاف. مظالم او بسیار است و مکاید او بی شمار که همه در این مختصر نگنجد. پس به اندکی اکتفا می کنیم که عاقلان را اشارتی کافیست . . .

و البته آنچه در آن اندکی گنجیده نیز برای شناخت استاد کفایت می کند. از آن جمله :

سیاف چگونه رهبر شد؟
همکاری سیاف در انتقال خانوادهء حفیظ الله امین به غرب.
نقش سیاف در بمیان آمدن القاعده.
کمک های سیاف به طالبان برضد حکمتیار و مزاری.
دعوت از اسامه برای بازگشت به افغانستان درسال 1996.
نقش سیاف در ترور احمدشاه مسعود…
که اگر فرصتی بود در آینده به هرکدام از این موضوعات پرداخته خواهد شد .

اما سخنان استاد با ادعای واهی نوشته شدن اعلامیه های ملامحمد عمر در وزیر اکبرخان موجب شد تا عده ای با استناد به سخنان گهربار ایشان، مرا مورد عنایت فحش و دشنام قرار دهند. برای من هم قابل تحمل نبود که حتی زنان بدکاره نیز به دفاع از سخنان استاد برخیزند و اتهام ناروا بر من ببندند و من خاموش باقی بمانم .

اما حقیقت چیست و چرا سیاف بصورت مبهم از بقول خودش حضور جاسوسان سخن می گوید اما از آنان نام نمی برد؟ این شخص که هم انتحاری ها را از خاک جبار به کابل انتقال می دهد و هم اعلامیه های ملاعمر را در وزیراکبرخان می نویسد کیست؟ سوال دیگر اینست که آیا واقعا استاد از درد وطن این سخنان را برزبان می آورد یا درد در جای دیگری است؟

مجاهدین سابق بخوبی می دانند که شخصی که استاد به وی اشاره دارد، کسی جز انجنیر احمدشاه احمدزی نیست. انجنیر احمدشاه روزگاری از دوستان نزدیک استاد سیاف بود بحدی که استاد بعد از اینکه تنظیم اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان را بوجود آورد، وی را بحیث معاون خود برگزید. انجنیر احمدشاه در حکومت استادربانی به نمایندگی از تنظیم استاد سیاف حتی در مقام صدراعظم نیز ایفای وظیفه نمود .

اما مشکل استاد با این شخص چگونه بمیان آمد و روابط چرا تیره شد؟ برای روشن شدن حقایق به دورانی برمی گردیم که دولت داکتر نجیب الله سرنگون شد و حکومت مجاهدین در کابل بمیان آمد. در آن زمان در پیشاور تعداد زیادی از مجاهدین عرب با خانواده های شان زندگی می کردند که به اشارهء امریکا، تحت فشار پاکستان قرار داشتند. کشور های متبوع این افراد نیز حاضر به پذیرفتن آنان نبودند زیرا نمی خواستند تا تجربهء جهاد افغانستان به کشور های نفت خیز عرب منتقل گردد .

نماینده هائی از مجاهدین عرب نزد استاد سیاف رفتند و گفتند که به دلیل سهم گیری در جهاد افغانستان، جز در این کشور، در هیچ جای دیگر دنیا پناهگاهی برای ما وجود ندارد بنابراین می خواهیم در افغانستان که بخاطرش در کنار شما قربانی دادیم، زندگی کنیم. سیاف به آنان وعده داد که از استاد ربانی خواهد خواست تا به آنها تابعیت افغانستان بدهد و این کار نیز صورت گرفت. استاد ربانی به انجنیر احمدشاه که وزیر داخله بود دستور داد تا به تعداد زیادی از این افراد تذکرهء تابعیت افغانستان بدهد .

تعدادی از این افراد تقاضا داشتند تا در کابل خانه بخرند. استاد سیاف به آنها گفت که پول های خود را از طریق انجنیر بشیر به انجنیر احمدشاه بفرستند. این عرب ها ملکیت های خود را در کشور های خودشان فروختند و پول آنرا به پیشاور انتقال دادند. انجنیر احمدشاه در آن زمان تعدادی خانه در کابل برای این افراد خریداری کرد و در نتیجه شایع شد که انجنیر احمدشاه در کابل دهها خانه برای خود خریداری کرده است .

با بقدرت رسیدن طالبان در کابل، انجنیر احمدشاه به خارج از کشور و استاد سیاف به شمال افغانستان رفتند تا اینکه سرانجام دولت طالبان سرنگون شد و هردو به کابل برگشتند. بعد از مدتی استاد سیاف از انجنیر احمدشاه خواست تا تمام این خانه ها را که با پول عربها خریداری شده و قباله هایش بنام انجنیر احمدشاه بود به وی تحویل دهد. انجنیر احمدشاه به وی گفت که این خانه ها ملکیت شخصی مجاهدین عرب است که در کنار ما جهاد کردند اما استاد گفت که مالکان این خانه ها همه تروریست اند و اگر به افغانستان بیایند، باید دستگیر شده و به امریکا سپرده شوند .

انجنیر احمدشاه حاضر شد تا این ملکیت ها را با سیاف نصف نماید اما جناب استاد استدلال می کرد که من تو را به عرب ها معرفی کرده بودم و آنها با اطمینان من به تو پول دادند بنابراین تمام این خانه ها متعلق به من است .

این کشمکش چند سال بطول انجامید تا اینکه یک جرگه از هر دو جانب صلاحیت گرفت و فیصله نمود که استاد از میان این خانه ها سهم خود را بشکل دلخواه انتخاب نماید. استاد خانه هائی را که در موقعیت های خوب شهر کابل قرار داشتند برای خود انتخاب کرد اما باز هم از این فیصله راضی نیست زیرا فکر می کند که بعضی ملکیت های دیگر از جمله خانهء شخصی انجنیر احمدشاه در وزیراکبرخان هم با پول اسامه بن لادن بعد از بازگشت وی از سودان خریداری شده و باید به جناب استاد داده شود. به همین دلیل اکنون استاد از راه های مختلف انجنیر احمدشاه را زیر فشار قرار می دهد تا این خانه را هم بدست آورد. اشارهء وی به نوشته شدن اعلامیه ها در وزیراکبرخان اشاره به همین خانه دارد !

کسانی که از اصل جریان مطلع نیستند، سخنان تند جناب استاد را ناشی از جاسوس ستیزی وی می دانند اما کسی که خود داروندار امروز خود را مدیون خدمت به شبکه های استخباراتی سعودی، پاکستان و سازمان سیا است و دوستی نزدیک وی با شهزاده ترکی الفیصل و شهزاده سلطان بن عبدالعزیز در دوران جهاد بر هیچ مجاهدی پوشیده نبود که همین ارتباطات روزگاری او را به مقام ریاست اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان رسانید، چنین شخصی امروز دیگران را به جاسوس بودن متهم می سازد .

جالب است که او از دولت می خواهد تا طالبان را «خوب بکشند» اما موسی خان اکبرزاده والی سیاف در غزنی سخنگوی داعش را بعنوان سکرتر خود استخدام می نماید و استاد در این مورد چیزی نمی گوید !

این مقال را با این نصیحت از گلستان شیخ اجل سعدی به پایان می برم که موافق حال استاد است :

هندوئی نفت اندازی همی آموخت. حکیمی گفت: ترا که خانه نئین است، بازی نه این است !

تا ندانی که سخن عین صوابست مگوی

وآنچه دانی که نه نیکوش جوابست مگوی

یار زنده صحبت باقی !